

درس خارج فقه مضرت آیت الله مسینی بوشهری (دامت برکاته)

تاریخ: ۲۷ دی ۱۴۰۱

مصادف با: ۲۴ جمادی الثانی ۱۴۴۴

جلسه: ۵۴

موضوع کلی: فصل فی الحيض

موضوع جزئی: سنّ حیض - تعریف قرشیّه

سال تحصیلی: ۱۴۰۲-۱۴۰۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در روایاتی بود که در رابطه با پایان سنّ حیض وارد شده‌اند. عرض شد که در این رابطه سه دسته روایت وارد شده‌اند که دسته اول بر پایان حیض در پنجاه سالگی اشاره داشت، دسته دوم بر پایان حیض در شصت سالگی اشاره داشت و دسته سوم بین قرشیّه و غیر قرشیّه تفصیل داده بود. در جلسه گذشته به چگونگی جمع بین این روایات و اشکالاتی که بر این روایات وارد بود، اشاره شد.

عرض شد که بین بزرگان در رابطه با مراسیل ابن ابی عمیر اختلاف است، مشهور فقها مراسیل ابن ابی عمیر را همانند مسانید او معتبر دانسته و بر طبق آنها عمل کرده‌اند. در مقابل، بزرگان دیگری، مثل مرحوم آیت الله خویی (ره) مراسیل ابن ابی عمیر را معتبر ندانسته‌اند و دلیل ایشان بر ضعف مراسیل ابن ابی عمیر این است که فرموده است که علم داریم که ابن ابی عمیر از ضعیف نیز روایت نقل می‌کند بنابراین، با توجه به نقل از ضعیف، محتمل است که آن واسطه‌ای که در مراسیل ایشان حذف شده است از روایات ضعیف باشد لذا نمی‌توان به مراسیل ایشان اعتماد کرد.

مرحوم آیت الله حکیم (ره) فرموده است که عمل اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر، ضعف سندی این روایات را جبران می‌کند. بزرگان دیگری، مثل مرحوم شهید صدر (ره) برای تقویت نظر مشهور [، مبنی بر معتبر بودن مراسیل ابن ابی عمیر] از باب حساب احتمالات وارد شده است و گفته است که درصد مواردی که ابن ابی عمیر از ضعیف روایت نقل کرده است در مقایسه با روایات کثیره‌ای که در مجامع روایی از ابن ابی عمیر نقل شده است، عددی به حساب نمی‌آید، بنابراین نمی‌شود به خاطر در صد کمی که از ضعیف نقل روایت شده است از روایات کثیره‌ای که از ضعیف نقل نشده است، چشم پوشید زیرا معروف این است که ابن ابی عمیر جز از ثقات روایت نقل نمی‌کند، پس با این احتمال نمی‌شود مرسله‌های ابن ابی عمیر را به کلی نادیده گرفت.

تحقیق در مسأله

مرحوم آیت الله خویی (ره) فرموده است که صحیح این است که گفته شود که دو روایت ابن حجاج که در جلسات گذشته به آنها اشاره شد، قابل اعتماد نیستند زیرا راوی از ابن حجاج در هر دو روایت، یک شخص بیشتر نیست و او صفوان است و صفوان یکی از این دو روایت را برای یک شخص و روایت دوم را برای راوی دیگر نقل کرده است، پس اگر هر یک از دو روایت از امام معصوم (ع) صادر شده باشد، وجهی برای کاری که صفوان انجام داده است [که یک روایت را برای یک نفر و یک روایت را برای نفر دیگر نقل کند] نبوده است، بلکه باید هر دو روایت را برای یک شخص نقل می‌کرد. البته ممکن است که در نقل روایت اول، این توجیه ذکر شود که صفوان، قبل از شنیدن روایت دوم از ابن حجاج، آن روایت اول را برای راوی نقل کرده است و بعداً روایت دوم را از ابن حجاج شنیده است و آن را برای راوی دیگری نقل کرده است، یعنی زمانی که صفوان روایت اول را برای راوی نقل کرده است

هنوز به روایت دوم دسترسی نداشته است لذا برای روای، همان روایت اول را که شنیده بوده است، نقل کرده است و روایت دوم را که بعداً شنیده است برای روای دیگر نقل کرده است، لکن بعد از شنیدن روایت دوم، نباید فقط یک روایت را برای روای نقل می‌کرد، بلکه باید هر دو روایت را نقل می‌کرد زیرا او علم داشته است که در مسأله دو روایت وجود دارد، پس اکتفا کردن به نقل یکی از دو روایت برای روای، خیانتی واضح است که منزلت و وثاقت صفوان از چنین خیانتی آبا می‌کند، بنابراین، قطع و یقین داریم که یکی از آن دو روایت از امام (ع) صادر نشده است و نمی‌توان به طور یقینی گفت که فلان روایت از امام (ع) صادر نشده است چون همان‌گونه که احتمال داده می‌شود که روایتی که پایان حیض را پنجاه سالگی می‌داند از امام (ع) صادر نشده است، احتمال داده می‌شود که روایتی که پایان حیض را شصت سالگی می‌داند نیز از امام (ع) صادر نشده است لذا این دو روایت از باب اشتباه حجت با لاحت است [، یعنی بین روایتی که حجت است و بین روایتی که حجت نیست اشتباه رخ داده است] و لذا این دو روایت صلاحیت ندارند که در مقام استدلال به آنها اعتماد شود.

نتیجه، اینکه در این صورت که نمی‌توان به روایات استناد کرد باید به مقتضای قاعده رجوع شود و مقتضای قاعده این است که اشکالی در این نیست که خونی که زن بعد از شصت سالگی می‌بیند، حیض نیست، کما اینکه خونی که زن قبل از پنجاه سالگی می‌بیند نیز محکوم به حیض است، اما خونی که بین پنجاه سالگی و شصت سالگی می‌بیند، مقتضای اطلاقات بر این دلالت دارند که هر خونی که صفات حیض را داشته باشد یا زن در ایام عادتش ببیند، محکوم به حیض است. روایاتی^۱ بر این مطلب دلالت دارند که روایت ذیل از آن جمله است؛

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) امْرَأَةً فَسَأَلْتُهُ عَنْ الْمَرْأَةِ يَسْتَمِرُّ بِهَا الدَّمُ فَلَا تَدْرِي حَيْضٌ هُوَ أَوْ غَيْرُهُ، قَالَ: فَقَالَ لَهَا: «إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ حَارٌّ غَبِيظٌ أَسْوَدُ لَهُ دَفْعٌ وَ حَرَارَةٌ وَ دَمُ الْإِسْتِحَاضَةِ أَصْفَرٌ بَارِدٌ فَإِذَا كَانَ لِلدَّمِ حَرَارَةٌ وَ دَفْعٌ وَ سَوَادٌ فَلْتَدْعِ الصَّلَاةَ»^۲.

اما مشهور، چون به حیضیت خونی که بین حدین [، یعنی بین پنجاه سالگی و شصت سالگی] دیده می‌شود، ملتزم نشده‌اند در رابطه با غیر قرشیه قائل به احتیاط شده‌اند؛ به این نحو که گفته‌اند که زن غیر سیّده اگر بعد از پنجاه سالگی و قبل از شصت سالگی خون ببیند باید احتیاط کند و بین تروک حائض و افعال مستحاضه جمع کند، یعنی هم باید وظایفی که بر عهده حائض است و هم وظایفی را که بر عهده مستحاضه است، انجام بدهد.

مرحوم آیت الله خویی (ره) در ادامه فرموده است که اگر از مطلب مذکور، تنزل کنیم و بنا را بر این بگذاریم که هر دو روایت مذکور از ابن صفوان، به طور مستقیم از امام صادق (ع) صادر شده‌اند، این دو روایت با هم تعارض خواهند کرد و قول به پایان حیض در پنجاه سالگی مرجّح ندارد، اگر نگوییم که قول به پایان حیض در شصت سالگی مرجّح دارد، زیرا قائل قول به پنجاه سال از عامّه است به خلاف قول به شصت سال که از عامّه نیست و اگر قول به شصت سال را ترجیح ندهیم این دو روایت تساقط می‌کنند و لذا باید احتیاط شود و بین وظایف حائض و مستحاضه جمع گردد.

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، کتاب الطهارة، ابواب الحيض، باب ۳ و باب ۴.

۲. همان، باب ۳، ص ۲۷۵، ح ۲.

اشکال: ممکن است که به کلام مرحوم آیت الله خویی (ره) اشکال شود و گفته شود که قول شصت سال نیز در بین اقوال عامّه وجود دارد و این گونه نیست که عامّه فقط قول پنجاه سال را قائل شده باشند بنابراین، با توجه به اینکه قول شصت سال نیز از عامّه نقل شده است، نمی‌توان این قول را بر قول پنجاه سال ترجیح داد.

تعریف قرشیّه

مرحوم سید (ره) در ادامه نوشته است: «و القرشية من انتسب إلى النضر بن كنانة»^۱.

به نظر مرحوم سید (ره)، قرشیّه (سیده) کسی است که به نضر بن کنانه [از اجداد پیامبر اکرم (ص)] منتسب باشد. و فی صحاح الجوهری عن ابن عباس: «انما سُمّیت قریش قریشاً لأنّ فی البحر حوتاً یسمی القریش يأکل الحیتان و لا یؤکل و یعلوها و لا یعلی منه»^۲؛ جوهری در کتاب صحاح خودش از ابن عباس نقل کرده است که قریش، قریش نامیده شده است چون در دریا، ماهی‌ای هست که قریش نامیده می‌شود که ماهیان را می‌خورد، اما خودش خورده نمی‌شود و بر همه ماهیان برتری دارد و هیچ ماهی‌ای بر او برتری ندارد. ابن عباس گفته است که قریش از نام این ماهی به عاریت گرفته شده است و دلیل آن، این است که چون قریش نسبت به سایر قبایل و طوایف جنبه آقایی و سیادات داشته‌اند، نام قریش بر آنان اطلاق شده است.

در مجمع البحرین این گونه آمده است: «و قيل: سمّیت قریشاً لاجتماعها بعد تفرّقها فی البلاد و لمّا کان نضر رجلاً کبیراً ذا عقل و کانت له سیادة القوم و تجمع شتاتهم و کانوا یجتمعون علی خوانه فی کلّ صباح سمّی بالقریش»^۳؛ قریش، قریش نامیده شده است چون بعد از اینکه در سرزمین‌های مختلف متفرّق بودند در یک جا اجتماع کردند و این اجتماع باعث شد که قریش نامیده شوند و چون نضر بن کنانه مردی بزرگ و خردمند بوده است که رئیس قبیله بوده است که متفرقات قوم را کنار هم جمع می‌کرده است و همه سر سفره او جمع می‌شده‌اند.

«و قيل: القریش هو فہر (بکسر الفاء و سکون الهاء) ابن مالک ابن نضر و کان هو أیضاً رئیس القوم بمکة و مجمع قبيلة قریش»^۴ گفته شده است که قریش، فہر بن مالک بن نضر بن کنانه است [، یعنی نوه نضر بن کنانه، قریش است] که او نیز رئیس قوم بوده است و محل جمع قبیله قریش بوده است.

«و قيل: قصی (بضم القاف و فتح الصاد المهملة و الیاء المشددة) و کان هو أیضاً مجمع قریش و أول من سلموا علیه بالسلطنة و الملك و سمی بالمجمع لجمعه شتات قبيلته من البلاد و اسکن کل واحد فی محل من مکة و لعل وجه الاختلاف فی تسمية هؤلاء بالقریش هو شدة ظهور المُلک و السیادة منهم بالنسبة إلی غیرهم»^۵؛ قصی نیز قریش را در یک جا جمع کرده است و همه آنها را در محله‌ای در مکّه جای داده است و شاید وجه اختلاف در تسمیه ایشان به قریش به خاطر شدت ظهور مُلک و سیادت ایشان نسبت به غیر خودشان بوده است.

البته اشکالی ندارد که کلمه قریش هم بر خود نضر بن کنانه اطلاق شود، هم بر فہر بن مالک بن نضر بن کنانه اطلاق شود و هم بر قصی اطلاق شود، به این نحو که گفته شود که نضر بن کنانه سرچشمه قریش است و اطلاق قریش بر فہر و قصی نیز به اعتبار همان

۱. سید محمدکاظم، طباطبائی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. میرزا محمد تقی، آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

ویژگی‌هایی بوده است که در نضر بن کنانه وجود داشته است و در این دو نیز همان ویژگی‌ها وجود داشته است لذا کلمه قریش را می‌توان در رابطه با فِهر و قُصی نیز به کار برد.

سؤال: در زمان کنونی، قریش بر چه کسانی اطلاق می‌شود؟

پاسخ این سؤال، ان شاء الله، در جلسه آینده بیان خواهد شد.

«الحمد لله رب العالمین»